

متن پرسش

با عرض سلام و خدا قوت خدمت استاد طاهرزاده عزیز: روز شنبه هفته گذشته قبل از شروع نماز خدمتتون رسیدم در رابطه با متنی که منتسب به مولانا بود سوال پرسیدم و حضرتعالی به دلیل کمبود وقت و در دسترس نبودن کل متن مورد نظر، امر فرمودید که در قسمت پرسش و پاسخ سایت سوال را همراه با متن مورد نظر ارسال کنم. متن زیر منتسب به مولاناست و مکالمه وی با شیطان است، منتهی در آثار ایشان چیزی پیدا نکردم مبنی بر این موضوع ولی با این حال این متن جای فکر کردن داره سوالم این هست که موضوعی که در این متن مطرح شده در ظاهر با آیات و روایات در تضاد هست به گونه ای که شیطان خطاب به حضرت حق می فرماید تو مرا اغوا کردی و یا در جایی دیگر در جواب سوال حضرت حق که می فرماید از چه رو سجده نکردی؟ بحث تکبر رو به میان میاره و می گوید من از آتشم و آدم از خاک و در جایی دیگر قرآن اشاره می کند که (کان من الکافرین) و یا در جایی دیگر خط و نشان می کشد که من سر راه بندگانت قرار می گیرم و آنها را گمراه می کنم به جز مخلصین. ولی با این حال فکر می کنم که در باطن باید یه پیامی داشته باشه که خواهشمندم حضرتعالی شرح بفرمایید. و این نکته رو هم عرض کنم که قبلا کتاب هدف حیات زمینی آدم رو هم مطالعه کردم. التماس دعا. یا حق. مولانا گفت: روزی در سیر، ابلیس را دیدم و او را گفتم «از چه بر آدم سجده نکردی؟» گفت: «تو بنده‌ی مولای خویشی، من هم بنده‌ی مولای خویش اگر شمس تبریزی از دري در آن مجلس که در آن نشستهای درآید و انبیاء جملگی از دري دیگر به آن مجلس وارد شوند تو روی به شمس می‌کنی یا ایشان؟» گفتم: «و الله که جز در شمس بنگرم!» گفت: «مگر نه ایشان انبیا باشند؟» گفتم: «مرغ دلم گرفتار بند شمس است و مولای من اوست.» گفت: «اگر شمس امر کند که در ایشان نگری؟» گفتم: «آخر دل نمی‌رود!» گفت: «بعید از تو، آنچه خود می‌دانی، از من چرا پرسیدی؟!» گفتم: «تو می‌دانستی که اگر سجده نیاوری به عذاب مبتلا می‌شوی و آنچه نباید بر سرت می‌آید؟» گفت: «آری!» گفتم: «پس از چه، سجده نبردی!» گفت: «میل او بر عذاب من بود و راه سلوکم اینچنین بود» مختار بودم که امر او را اطاعت کنم یا دل به میل او بندم، پس میل او را بر امر او بالاتر و مقدم دانستم میل او آزمایش بنی‌آدم بود و قبول این ماموریت، امتحان من!» گفتم: از چه رو کبر ورزیدی گفت: «آنکه با کدخدایی دوستی دارد، فخر فروشد گفتم: «به قیمت قهر و عذاب؟!» گفت: «مگر تو نگفتی عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد؟» آن عاشقی که قهر را لطف نمی‌بیند، عاشقش نگویند که او در بند خویش است، نه در بند معشوق دهان بستم و در عشق نگریستم چه او را عاشقی پاک‌باخته دیدم گفت: «جز حضرت باری چه کس را قدرت در کائنات که بخواهد مرا مجازات کند؟»

گفتم: «هیچکس!» گفت: «هر چه از دوست رسد خوب است، گر همه سنگ و گر همه چوب است!»
طرفه حالیست که ابلیس راست گوید! باز گفت: «میل خدای این است که نگذارم نامحرم در حریم
دوست رود جز آنها که خدایت دوستار ایشان است و ایشان دوستار خدای در دیدار دو عاشق، جای
ابلیس کجاست؟! من دفع مزاحم می‌کنم در دیدار مولایم با عاشقانش». آخر الامر بر فراق من هم پایانی
است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! به هر حال به ما فرموده‌اند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر

قصه عجیبی است قصه اهل دل، که در ابلیس چه چیزهایی می‌یابند. حقیقتاً اگر همه حق را در جناب
شمس تبریز دیدند و او را آینه همه آنچه باید باشد، یافتند؛ چگونه می‌توانند دل به جای دیگری
ببندند؟ به یاد صحبت شهید حاج قاسم باشید که به او گفتند اگر رهبری امر فرمودند که جهت ریاست
جمهوری نامزد شوید، چه کار می‌کنید؟ و او گفت می‌روم آن قدر گریه می‌کنم تا حضرت آقا دل‌شان رحم
بیاید و منصرف شوند. زیرا بالاخره دل، در جای دیگر سپرده بود. ۲. گویا در درون جان جناب مولوی
این حرف‌ها نهفته بود که راستی! اگر شیطان سجده کرده بود، مسیر اغوای بندگان و وسوسه‌های
آنها که موجب امتحان اشخاص می‌شود، به کجا می‌کشید؟ این‌جا است که قصه تکوین شیطان در
منظر جناب مولوی به ظهور می‌آید و این حرف‌ها در تکوین شیطان برای جناب مولوی به ظهور آمده
است. ۳. آری! عرفا متوجه هستند که بالاخره شیطان، مظهر اسم جلال حضرت حق است.

به هر حال مولوی از این نحوه حضور خود گزارش داده تا به ما بگوید می‌توان نظر به وجه تکوینی هر
موجودی و هر مخلوقی داشت. موفق باشید